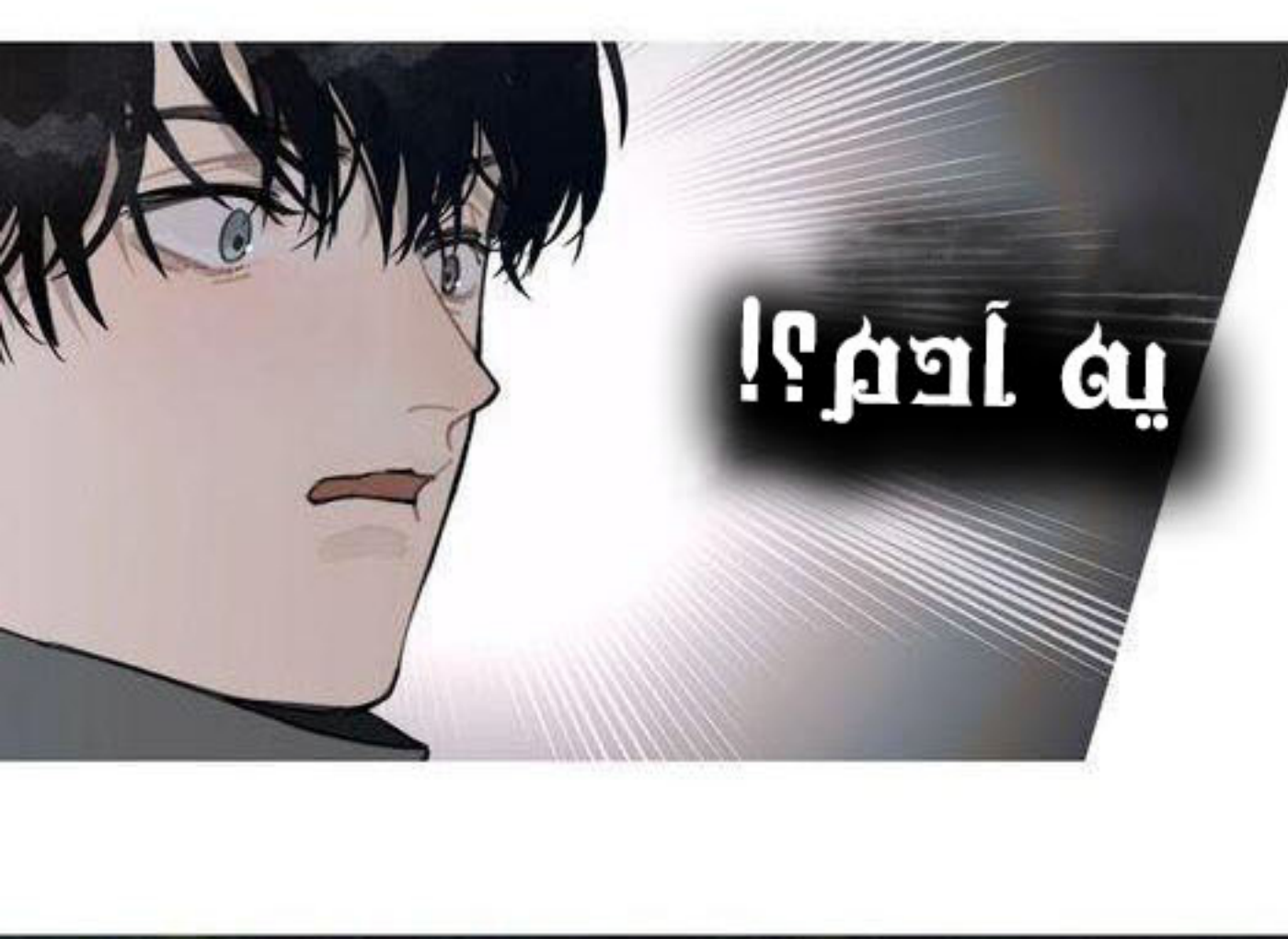
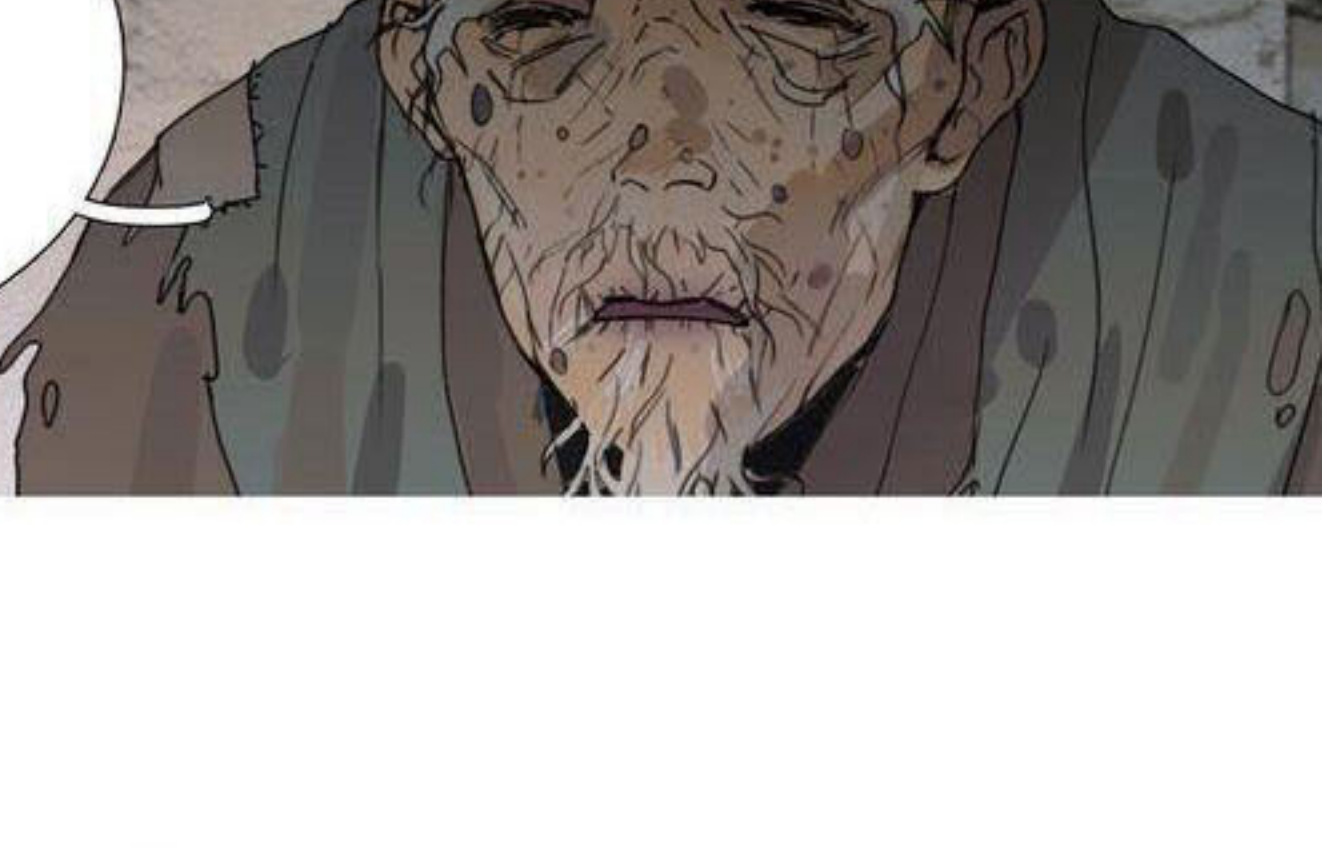






شیانو گای،
کی رو با خودت
آوردی؟



یه آدم؟!!



چط بوئه گنوبه
... اونه

انگار بوئه نمفن از اینه.
چط نوشه؟



اون،

آدم...

اومد...

پیدا کرد.

خدا-



سنگی...

اون...

خدا،

دید.



واقعاً؟!!

می دونی الان کجاست؟

快看漫画



تو تونستی از سد
اونجا رد شی؟

چرا داری دنبال
خدا می گردی؟



اگه می خواهی آرزو کنی،
بهنتره سریع برگری!



تو سده های اخیر،

SHEN ZE

神泽

دیدم که
کم کم دیوونه شد.

نمی فهمم،

گفتین "سده های اخیر" ...
اصلا شما کی هستین؟

از کجا شروع کنم؟

همون طور که الان
گفتم، من اهل روستای
سنگی بودم.

من تعداد سالهایی که
زنده ام رو به خاطر
نمیارم، ولی حداقل یه
چند صد سالی می شه.

نیاز نیست دنبال کسی
بگردی، من تنها آدم
زنده ایم که اینجا هست.

...البته اگه هنوز
"آدم" محسوب بشم.

باید بگم مادرم هست.

اصلا یه طو ممکنه
پنجاه ساله باشه...

آرزویی کردی؟!
دقیقا اون سالی که روستا سنگی
ناپدید شد یه اتفاقی افتاد؟

عجله نکن،
آروم آروم همه چیو
توضیح می دم.

من... متاسفانه تو این
قضیه آسمون موجودی
نیست که قوه ی ادراک
داشته باشه...

快看! 快看漫画

پوووووو

اون دیگه چی بود؟

چه خبر شده؟

یه سنگه؟

وووووو

وووووو



یه اتفاق عظیم رخ داد!

اون سنگ مذن آبوله کرد... پسرین یوآنوی هم اونجا بود



چی؟!

یه نفرین پلید!



ولی!

بعد ها یه متخصص این سنگو انتخاب کرد،

و اونو تبدیل به یک...



چیز باشگون تر کرد.



یه چیز با شگون؟

پس می گی همه چیز به خاطر اون سنگ اتفاق افتاد؟



به همین سادگیا نیست. اون متخصص تائوئیست* معروفی بود.

به گوششون رسید که یه سنگ آسمانی سقوط کرده، و خواستن اونو با خودشون ببرن.

عجیب این بود که،

با این که سنگ اون قدرام بزرگ نبود، ولی از جاش تکون نمی خورد، پس آخرش تنها کاری که می تونستن بکنن این بود که همنوجا باهانش یه مجسمه بسازن.



وقتی که مجسمه کامل شد.

اون متخصص یه مراسم **قربانی شدن** ترتیب داد.



اولش هیچ کس باهاش موافقت نکرد.

ولی بعدش اون متخصص گفت که این یه تصمیم الهیه.

اگه این کار به خوبی انجام بشه، همه کار و کاسبیشون رونق می گیره.



اون موقع دیگه کسی مخالفت نکرد.

من موافقم!

به جز خانواده ی چن یوآنوای.



چه جوری می تونستن باور کنن اون برایشون خوش شانسی میاره وقتی تنها پسرشون به خاطر اون سنگ مرد؟

بالاخره کدخدای روستا برای پسرشون ازدواج مرده* برگزار کرد.

متخصص هم گفت، تا زمانی که مجسمه در حال ساخت بوده، قیام او راحت تر صورت گرفته.

فقط اون موقع بود که اونا هم موافقت کردن.

*ازدواج با مرده رسمیه که کس رو استفهام می کنن تا با بچه کس مردشون ازدواج کنه. بعد فوتاشونو باهم دفن می کنن و من کن در دنیا ک بعدی باهم مردوخ شدن!



ازدواج مرده؟



آه!

یه صحنه به مشابه دوباره پدیدار شد!

این بار درفش فیله و مشتاکه...





پسر جون
حالت خوبه؟

من-من
خوبم.

پیر مرد دیوونه،
ادامه بده.

快看漫画



...بعد از این که
مراسم قربانی
تموم شد،

همه خیلی خوشحال
بودن، پس گروه
گروه رفتن تا به
درگاه خدا دعا کنن و
آرزو کنن.

منم همین طور.



امیدوارم مریضی
مامان خوب بشه،

و همیشه باهام بمونه.

اول موفق

من واقعا به صدام خدا گونه شنیدم.

این تنها آرزوته؟



منم دهنسنتم چرا، ولی اول صدا

اصلا منو نرسوند، در عوض احساس
خوشایندی داشتم.

منم نهنسنتم حسش کنم

واقعا منم خواستم آرزوم برآورده شه.



آره، تا وقتی مامان
حالش خوب بشه،

خیلی خوب ازش
مراقبت می کنم!



وقتی رسیدم خونه،
بیماری مادرم واقعا از
بین رفته بود.

گرچه،
وقتی بیدار شدم



همه آدمای روستا مرده بودن،



گوزدن

گوزدن

快看! 快看漫画

ولی منو مادرم
به هیچ وجه
نمی تونستیم بمیریم،

کشیده شدن...

و تا الان زنده ایم.